

باورهای دینی سلاطین غزنوی

دکتر بشری دلریش^۱

چکیده

استفاده ابزاری از دین در عصر حاکمیت غزنویان در ایران در دو بعد داخلی و خارجی مورد تأیید غالب پژوهشگران این دوره است. اما در عین حال اهتمام ویژه به مناسک و عبادات دینی از جمله اقامه نمازهای روزانه، التزام و تقید به روزه و سایر احکام اعتقادی، جدا از دغدغه‌ها و الزامات سیاسی مورد توجه غزنویان بود. جالب اینکه در این عرصه چون عرصه‌های دیگر حکومتگران غزنوی بر حفظ اصل «حشمت و هیبت» سلطان تلاش بسیار داشته‌اند، به گونه‌ای که انجام مناسک عبادی و حضور در مساجد به هیچ وجه ناقض اصل مذکور نبود. باور به استخاره، نذر و دعا نیز نزد سلاطین غزنوی از جایگاهی خاص برخوردار بود تا جایی که یورش‌ها به هند تا حدی از این منظر یعنی ادای نذر سالیانه مورد توجه بود و در سخت‌ترین تنگناهای سیاسی توسل به استخاره و نذر را تنها راه برون رفت از مشکلات قلمداد می‌کردند. بدیهی است که این پایبندی و تقید غزنویان به ارزشها و هنجارهای دینی تا حدی مبتنی بر برخورداری و بهره‌مندی آنان از معارف دینی روزگار خود بود. سلطان محمود و فرزندانش مسعود و محمد از اوان کودکی تحت نظارت علمای برجسته‌ای نظیر پدر قاضی امام صینی و قاضی امام صاعد به آموختن قرآن، حدیث و اخبار مشغول بودند.

واژگان کلیدی: سلطان محمود غزنوی، سلطان مسعود غزنوی، مناسک عبادی،

شعائر دینی، اعتقاد مؤمنانه.

مقدمه

ماهیت و اساس اهتمام حکومت غزنوی به شاعر و باورهای دینی، همواره از منظر پیامدهای سیاسی و اجتماعی، مطامع اقتصادی و یا در راستای وصول به مشروعیت توجیه و تعبیر می‌گردد.^۱ لشکرکشی‌های متعدد به هند، برانداختن دولت شیعی آل بویه، سیاست تعقیب شیعیان و قتل تاهرتی سفیر حکومت فاطمی مصر جهت جلب رضایت دارالخلافه عباسی کانون معنوی اسلام سنی، از نمونه‌های برجسته و مشهور استفاده ابزاری سلاطین غزنوی از دین تلقی می‌شود. ضمن صحنه نهادن بر چشم انداز مذکور، مقاله حاضر با محور قرار دادن علایق شخصی سلاطین غزنوی (۳۶۶-۴۳۲ق) در عرصه دینداری، بر آن است تا به شیوه توصیفی - تحلیلی پژوهش‌های تاریخی اثبات نماید که یکی از دلایل رویکرد غزنویان، به شاعر دینی - کم و بیش - ریشه در باورمندی و ایمان درونی آنها به آموزه‌های اعتقادی داشته است.

اهتمام غزنویان به مناسک عبادی

صرف نظر از چشم داشت‌ها و پیامدهای سیاسی و اجتماعی، نه گرفتاری‌های ملکداری و نه اشتغال به مجالس «نشاط» و «عیش و طرب»، هیچکدام مانع از توجه به تکالیف دینی به ویژه نمازهای یومیه در نزد سلاطین غزنوی نمی‌شد. حتی اقامه نمازهای فوت شده یا قضا که امتداد یافتن مجالس نشاط مانعی برای انجام آن بود، از خاطر دور نمی‌ماند. بیهقی به «چشم و دیدار» خود گزارش جالبی ارائه می‌دهد که چگونه مسعود بعد از پایان یک مجلس باده گساری مفصل و طولانی «آب و طشت خواست و مصلائی نماز، و دهان بشست و نماز پیشین^۲ بکرد و نماز دیگر^۳ بکرد».^۴

توجه به اقامه نماز تا حدی بود که اجزاء و عناصر سپاه نیز با تاسی و تقلید از سلطان بدان اهتمام می‌ورزیدند. فرخی شاعر دربار سلطان محمود (۳۸۷-۴۲۱ق) این موضوع را به صراحت بیان می‌دارد:

«ای مبارک پی جهاندار و همایون شهریار ای ز بهر نام نیکو دین و دولت را به کار

ای امین ملت و دین و شریعت را نگار	ای یمین دولت و ملک و ولایت را شکوه
مهربان بر مردمان زاهد و پرهیزگار	...جهد تو از بهر خلقت و تو از بهر خدای
از جهاد و از عبادت کردن لیل و نهار	عابدان را از غلامان تو رشک آید همی
کارشان تسبیح و روزه ست و حدیث کردگار ^۵	از پی آن تا بر تو قدرشان افزون شود

سبکتگین (۳۶۶-۳۸۷ ق) بنیانگذار واقعی سلسله غزنوی، با حضور در مسجد جامع غزنه در آغازین روز وصول به قدرت، بر پیوند قلبی خویش با ارزش های دینی مهر تأیید می زند.^۶ امیر اسماعیل پسر و جانشین مخلوع سبکتگین، در مدت کوتاه زمامداری خود،^۷ در نمازهای جمعه به وعظ و ایراد خطبه می پرداخت.^۸ فرخی سیستانی پیرامون توجه سلطان محمود به عبادات شرعی چنین می سراید:

«تو به شب بیدار و از تو خلق اندر خواب خوش
زینهار جز ترا از خسروان پیوسته هر روزی که دید
اندر کنار از شتاب ورد خواندن زود برخیزی ز خواب
تو به جنگ خصم و از تو عالمی در
مصحفی اندر میان و مصحفی
وز پی انصاف دادن دیر بنشینی به بار»^۹

در احداث مسجد بزرگ غزنه توسط محمود به نوع دیگری توجه به این «تکلیف شرعی» هویدا می شود. «در مقصوده ای» از این مسجد پر عظمت «در مشاهد اعیاد و جمعات سه هزار غلام ... به اداء فرایض و سنن ایستاندی و هر یک در مقام معلوم خویش بی مزاحمت دیگر به عبادت مشغول شدی.»^{۱۰} حتی در بحبوحه جنگها، تقید و الزام خاصی به اقامه نماز جماعت در لشکر وجود داشت. در جنگ طلخاب که طی آن مسعود (۴۲۱-۴۳۲ ق) با قبایل سلجوقی دست و پنجه نرم کرد، بیهقی این واقعیت را گزارش می دهد: «چون ماه رمضان به آخر آمد امیر عید کرد و خصمان آمده بودند قریب چهار و پنج هزار، و بسیار تیر انداختند بدان وقت که ما به نماز مشغول بودیم.» اما سپاه سلطان فقط «پس از نماز ایشان را مالشی قوی دادند...»^{۱۱} قابل تعمق اینکه به گزارش بیهقی

در اولین رمضان زمامداری همین سلطان به سال ۴۲۲ق، وی به پیروی از ایام حکومت پدر، نظافت و عطر آگین کردن کل مساجد امپراطوری را با کار به دستی عمال حکومتی مطمع نظر قرار داد.^{۱۲} علاوه بر نماز، الزام و تقید به روزه و مراعات احکام عبادی ماه رمضان نیز به صورت چشمگیری مورد توجه سلاطین غزنوی بود و از مدتها قبل: «روزگار گرامی ماه رمضان را بسیجیدند»^{۱۳}

رعایت اصل حشمت و هیبت در گستره دینداری

پایبندی به باورهای دینی به هیچ وجه معارض رعایت اصل «حشمت و هیبت» سلطان نبود و به طرق گوناگونی در این عرصه ها نیز «مرتب» خاص سلطان گوشزد می شد. بازتاب این بینش به خوبی در معماری رشک برانگیز مسجد جامع غزنه که در واقع باید آن را «مسجد شاه» یا «مسجد سلطانی»^{۱۴} محسوب داشت، مشهود بود. تلاش آمیخته با ظرافت و ذوق، به همراه تکلف و طمطراق در معماری و حیاط سازی این مسجد می توانست به ناظران، خواه عوام و خواه خواص، اطمینان بخشد که مسجد جامع غزنه ترجمان عظمت و منزلت سلطان است. گزارش دقیق «عتبی» دریافت فوق را مؤکد می سازد:

«جامع قدیم بر وفق روزگار سابق و قدر خفت مردم بنیاد کرده بودند ... چون سلطان از این غزو^{۱۵} بازگشت ... بفرمود تا در وجه اتمام آن مال فراوان بریختند، و استادان حاذق و عمله چابک ترتیب دادند»^{۱۶}

به منظور آراستن محوطه و دیوار مسجد:

«از نواحی و اقطار سند و هند درختی چند بیاوردند... و از جایهای دوردست سنگهای مرمر فرا دست آوردند ... و تذهیب... آن به جایی رسانیدند که ... ششقه های زر^{۱۷} ... بر درها و دیوارها می بستند»^{۱۸}

با این همه، بر اساس اصل «حشمت و هیبت»:

«سلطان یک خانه از برای متعبد خویش ترتیب فرمود ... وازار و فرش آن از سنگ رخام

فراهم آوردند و پیرامون هر مربعی از مربعات آن خطی از زر در کشیدند و به لاژورد تکحیل کردند.^{۱۹}

در این میان، آمد و رفت سلطان به جامع غزنه، آن هم از «راه مخصوص» متناسب با مقام و شأن وی حال و هوای خاص خود را داشت:

«از سرای امارت با حظیره مسجد راهی ترتیب دادند که از مطمح ابصار... پوشیده بود و سلطان در اوقات حاجات با سکیتی تمام و طمأنیتی کامل از بهر اداء فریضه بدان راه به مسجد رفتی»

به تأسی از سلطان و بی تردید با اذن و رخصت او، از آنجایی که تشخیص و تعیین رجال حکومت مبین اقتدار سلطان قلمداد می گردید:

«هر یک از افراد امرا و آحاد کبرا حظیره ای مفرد بنا نهادند که حقیقت حسن و استکمال صفت آن، جز به مشاهدات و معاینه امکان نپذیرد.»^{۲۰}

با این اوصاف جامع سلطانی غزنه میتوانست با برانگیختن حس اعجاب مردم روزگار، هم نمادی از «تعبد» سلطان باشد و هم گواهی از «حشمت و هیبت» او. قضاوت بهت آمیز عتبی در باب عظمت مسجد جامع در واقع انعکاس آرای عموم مردم این عصر است:

«از تلویین و تزیین به جایی رسانیدند که هر کس که می دید انگشت تعجب در دندان می گرفت و می گفت: «ای آنکه مسجد دمشق را دیده ای و بدان شیفته شده، و دعوی کرده که مثل آن بنیادی ممکن نگردد و جنس آن عمارتی صورت نبندد، بیا و مسجد غزنه مشاهدت کن تا بطلان دعوی خود بینی.»^{۲۱}

در ماجرای جلوس سلطان مسعود به مسجد جامع بلخ، به منظور دریافت لواء و منشور حکمرانی از سفیر خلیفه در انظار عموم، وی با وسواس و دقت نظر فوق العاده از کارگزاران دیوانی می خواهد تا در ورودش به مسجد:

«رعیت آهسته فرو نشیند و ... هیچ کس چیزی اظهار نکند از بازی و رامش، ما بگذریم چنانکه

یک آواز شنوده نیاید، آنگاه که ما بگذشتیم، کار ایشان راست آنچه خواهند کنند...»^{۲۲}

در عمل نیز مسعود با شکوه و جلال فوق العاده ای آمیخته با سکوتی موحش به مسجد حاضر می شود:

«امیر... برنشست و چهار هزار غلام ... پیاده در پیش رفت و سالار بکتغدی در قفای ایشان و غلامان خاص بر اثر و علامت سلطان و مرتبه داران و حاجبان در پیش و حاجب بزرگ بلگاتگین در قفای ایشان و بر اثر سلطان، خواجه بزرگ با خواجگان و اعیان درگاه و بر اثر وی خواجه علی میکائیل و قضات و فقها و علما و زعیم و اعیان بلخ، و رسول خلیفه با ایشان ... امیر بدین ترتیب به مسجد جامع آمد سخت آهسته چنانکه جز مقررعه و بردآبرد^{۲۳} مرتبه داران هیچ آواز دیگر شنوده نیامد...»^{۲۴}

پافشاری و تقید به مراعات «حشمت» و «هیبت» سلطانی موجب می گردید تا سلطان در اغلب موارد در افطارها نیز به تنهایی روزه بگشاید:

«ماه روزه در آمد و امیر (مسعود) روزه گرفت به کوشک نو، و هر شبی خداوند زادگان امیر سعید و مودود و عبدالرزاق رضی الله عنهم به خانه بزرگ می بودند و حاجبان و حشم و ندیمان به نوبت با ایشان و سلطان فرود سرای روزه میگشاد خالی»^{۲۵}

توسل به نذر، دعا و استخاره

باور و ایمان به نذر و دعا، مانند آحاد مردم روزگار در نزد سلاطین غزنوی با سوز و گداز و اعتقادی مؤمنانه، از ارج و منزلت خاصی برخوردار بود، و تمسک به آن را «وسیلت نظام ملک و قوام دولت و سلامت حال و ثبات کار خویش»^{۲۶} تصور داشتند. غزنویان علاوه بر چشمداشت های تردید ناپذیر مادی فتوح هند که «دریایش همه مروارید و کوهسارش همه یاقوت» تلقی می گردید^{۲۷} مبادرت به آن از دریچه ادای نذر - اغلب نذر سالانه - نیز در نزد آنان بسیار مهم جلوه می نمود.^{۲۸} با تثبیت پایه های اقتدار مسعود بعد از مرگ پدرش محمود، وی طی نشستی با

رجال برجسته دربار بیان داشت:

«بر دلم می‌گردد شکر این چندین نعمت را که تازه گشت بی‌رنجی که رسید و یا فتنه که به پای شد غزوی کنیم بر جانب هندوستان دور دست تر تا سنت پدران تازه کرده باشیم و مردی حاصل کرده و شکری گزارده و نیز حشمتی بزرگ افتد در هندوستان و بدانند که اگر پدر ما گذشته شد ایشان را نخواهیم گذاشت که خواب بینند و خوش و تن آسان باشند.»^{۲۹}

به سال ۴۲۸ ق، مسعود مؤمنانه به رغم تاخت و تازهای مخاطره آمیز قبایل سلجوقی و با وجود مخالفت های باطنی رجال برجسته با غزای هند در چنین هنگامه ای، به شکرانه نجات خود در واقعه واژگون شدن کشتی اش در هیرمند، فتح قلعه هانسی را - که پیشتر در تسخیر آن ناکام مانده بود - نیت می‌کند. بیهقی از زبان سلطان ضرورت انجام چنین نذری را بدینسان بیان می‌کند:

«مرا امسال که به بست آن نالانی افتاد پس از حادثه آب، «نذر» کردم که اگر ایزد عز ذکره شفا ارزانی دارد بر جانب هندوستان روم تا قلعت هانسی را گشاده آید. و از آن وقت باز که بناکام از آنجا بازگشتم... غصه در دل دارم... و مسافت دور نیست عزیمت را بر آن مصمم کرده ام...»

با آگاهی سلطان از مخالفت «لشکری و رعیت و وضع و شریف» با غزای هند در چنین اوضاع و احوالی، وی با استدلال ذیل بر ضرورت آن پافشاری می‌کند:

«امیر گفت: مرا مقرر است دوستداری و مناصحت شما و این «نذر» است که در گردن من آمده است و به تن خویش خواهم کرد، و اگر بسیار خلل افتد در خراسان روا دارم که جانب ایزد عز ذکره نگاه داشته باشم که خدای تعالی این همه راست کند.»^{۳۰}

در همین واقعه تلخ شکستن کشتی تفریحی سلطان مسعود در هیرمند، که او با خوش اقبالی از هلاکت جان به در برد، علاوه بر مراسم دعا و نیایش و پرداخت صدقه از جانب خدم و حشم، شخص سلطان نیز:

«مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار بار هزار درم به دیگر ممالک به مستحقان و درویشان دهند شکر این را، و نبشته آمد و به توفیق موکد گشت و مبشران برفتند.»^{۳۱}

در تنگناها، این نذر و نیازها مجال ظهور بیشتری می یافت. در پیکار محمود با قوای ایلک خان:

«سلطان چون حدت باس... آن قوم بدید بر پشته ای فرود آمد و در حضرت باری تعالی به... تعفیر^{۳۲} جبین به ایستاد و دست در دامن عنایت ازلی زد و بدو پناهِید و نصرت از او خواست و نذرها تقدیم کرد و صدقات را ملترم شد و در تیسیر فتح و نصرت به خدای عز و جل تضرع کرد.»^{۳۳}

با پذیرش پیشنهاد صلح سلطان محمود در آغاز قدرت از سوی فایق و بگتوزون سپهسالاران جاه طلب سامانی، او با اعتقادی مؤمنانه به شکرانه چنین صلحی، با وجود انتزاع خراسان از متصرفاتش، «مالی بزرگ فرمود تا به صدقه دادند که بی خون ریزی چنین صلح افتاد؟!»^{۳۴} در بحبوحه تاخت و تازهای قبایل سلجوقی در خراسان و عدم توفیق سپاه غزنوی در سرکوب آنان، دیوانسالاران با اعتقاد راسخی بیان داشتند: «چون پادشاهی را ایزد عزوجل از عنایت خویش فرو گذارد، تا چنین قومی بر وی دست یابند دلیل باشد که ایزد تعالی از وی بیازرده است.»^{۳۵} جالب اینکه دیوانسالاران با تکیه به چنین استدلالی از سلطان مسعود خواستند «بگردد در میان خویش و خدای عزوجل، اگر عذری باید خواست بخواهد... و با تضرع و زاری روی بر خاک نهد و نذرها کند و برگذشته ها که میان وی و خدای عزوجل اگر چیزی بوده است پشیمانی خورد... که دعای پادشاهان را که از دل راست و اعتقاد درست رود هیچ حجاب نیست.» و انکش تسلیم آموز سلطان به چنین بینشی قابل تعمق است: «گفت پذیرفتم که چنین کنم.»^{۳۶}

افزون بر نذر، دعا و صدقه در مواقع و مواضعی که تصمیم گیری دشوار می نمود، سلطان غزنه همچون آحاد مردم، راه برون شو و خروج از بن بست و دودلی را در استخاره کردن می جست. بعد از بی ثمری مشورت سبکتگین با «وجوه خواص» و کفات و دهات حضرت خویش» به منظور ضرورت یا عدم ضرورت پیکار با دشمن قراخانی، سرانجام وی «از همه اعراض کرد و از استشارت به استخارت گرایید» و سپس آماده جنگ شد.^{۳۷} سلطان محمود نیز در غزو مولتان و ناردین، مهره و قنوج، با توسل به استخاره عزم خویش را جزم می نماید.^{۳۸}

انس و الفت با فرهنگ و معارف دینی

به نظر می رسد آنچه که بر تقید و پابندی - بیش و کم - سلاطین و شاهزادگان غزنوی بر ارزش ها و هنجارهای دینی دامن می زد، برخورداری و بهره مندی آنها از فرهنگ و معارف دینی روزگار خود بود. پدر قاضی امام صینی، در ایام خردسالی محمود امر تعلیم قرآن وی را برعهده داشت.^{۳۹} قاضی امام صاعد از استادان تعلیم علوم دینی مرسوم و معمول، به شاهزادگان مسعود و محمد در ایام کودکیشان بود.^{۴۰} بیهقی از قول یکی از دوستان خود به نام عبد الغفار گزارش می دهد که مادر بزرگ وی که «زنی پارسا ... و قرآن خوان» بود، به دو شاهزاده «تفسیر قرآن» و «اخبار پیامبر (ص)» را تعلیم می داد. وی از قول همین عبدالغفار می افزاید که شاهزادگان با اشتیاق فراوان جلد او را «پیوسته بخواندندی تا حدیث کردی و اخبار خواندندی، و بدان الفت گرفتندی»^{۴۱} فرخی سیستمی از انس و الفت امیر محمد به قرآن این گونه یاد می کند:

«به علم خواندن و قرآن، نهاده ای دل و گوش جز از تو، گوش نهاده به بریط ونای»^{۴۲}

از رهگذر صرف اوقات بسیار جهت آموختن زبان عربی، هم به منظور وقوف بر معارف دینی و هم به دلیل آگاهی از دیگر علوم رایج روزگار و برخی ضرورت‌های سیاسی بوده است که در منابع معتبر به آشنایی^{۴۳} و گاه تسلط سلاطین و شاهزادگان غزنوی به زبان عربی ویا تألیف و تقدیم کتاب های به این زبان به آنها اشاره می شود.^{۴۴} با این وصف دیگر جای تعجب نخواهد بود اگر برخی از سلاطین و شاهزادگان غزنوی مانند سلطان محمود و برادرش نصر در صف راویان حدیث قرار گیرند.^{۴۵} بی گمان با اتکاء به چنین دلبستگی ها و پابندی های سلاطین غزنوی به شعائر دینی-

البته در کنار سایر دلایل - بود که هم قلم عفو و اغماض بر برخی لجام گسیختگی های اخلاقی آنها کشیده می شد و هم زمینه نشر و پخش اخبار و اقوالی در مورد برخورداری آنان از کرامات مهیا می گشت.^{۴۶} یکی از این کرامات در قلم گردیزی مورخ معاصر سلسله غزنوی، به بهانه توضیح پیکار محمود با «نندا» از ملوک هند، این گونه تقریر شده است:

«امیر... بر بالای شد به نظاره سپاه نندا،... یک جهان خیمه و خرپشته و سرای پرده دید، و سوار و پیاده و فیل. پشیمانی گونه اندر دل او برآمد. پس استعانت خواست از ایزد تعالی تا او را ظفر دهد، و چون شب اندر آمد، ایزد تعالی رعبی و فرعی اندر دل نندا افکند، و لشکر برداشت و بگریخت...»^{۴۷}

و یا اینکه گفته می شد:

«روزی در غزو هندوستان بود و گرمایی گرم بود و سلطان محمود تشنه بود و در خیمه ای نشسته بود، روی با ندما کرد و گفت: چه بودی اگر این زمان شربتی خنک بود؟! و روی سوی آسمان کرد و گفت: الهی بندگان خود را سیراب کن. در این حدیث بود که ناگاه ابری آمد ... و چندان تگرگ بارید که کس نشان نداده بود و در حال مطهره ها و ظرف ها پر کردند و شربت کردند، و اول به مردم داد بعد از آن خود نیز شربتی بخورد و برخاست و دو رکعت نماز شکر کرد.»^{۴۸}

نتیجه

پایبندی و دلبستگی به احکام عبادی و شعایر دینی چون نماز، روزه، نذر و استخاره، واقعیت آشکار و غیرقابل انکار حیات سلاطین غزنوی می باشد. «مداومت» و «حساسیت» آنان در اجرای احکام عبادی و شعایر مرسوم و معمول دینی حتی در بحرانی ترین شرایط، ترجمان این واقعیت است که التزام این سلاطین به باورهای دینی، صرفاً متکی بر ملاحظات سیاسی در راستای وصول به مشروعیت نبوده بلکه با اتکاء به شواهد متعدد این التزام در نزد آنها با حدی از «اخلاص» و «باورمندی باطنی» پیوند داشته است.

پی نوشت ها و ارجاعات:

- ۱ - از جمله رجوع شود به عبدالحسین زرین کوب ، تاریخ مردم ایران (از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۲۳۷ ، غلامحسین یوسفی، فرخی سیستانی، بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او، تهران، علمی، ۱۳۷۰ ، صص ۱۶۸-۱۷۸ ، ادموند کلیفورد باسورث ، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، صص ۵۰-۵۳، واسیلی ولادیمیریویچ بارتولد، ترکستان نامه، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگاه، ۱۳۶۶، ص ۶۱۱.
- ۲ - نماز ظهر
- ۳ - نماز عصر
- ۴ - ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، غنی، تهران، خواجه. ۱۳۷۰، صص ۶۵۷-۶۵۸ مقایسه شود با گزارش خواجه نظام الملک در سیاست نامه که می نویسد سلطان محمود بعد از مجلس بزمی از علی نوشتگین می خواهد به ضرورتی خروج از مجلس عشرت را به بعد از نماز موکول کند. (ابوعلی حسن بن علی خواجه نظام الملک، سیاست نامه ، تصحیح محمد قزوینی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴، ص ۵۲)
- ۵ - فرخی سیستانی ، دیوان، به کوشش دبیرسیاقی، تهران، زوار، ۱۳۷۸، ص ۷۴
- ۶ - منہاج سراج جوزجانی ، طبقات ناصری، ج ۱، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۲۷۷.
- ۷ - ابن فندق اورا بدینسان معرفی می کند: « الملک اسماعیل ادیباً فصیحاً له شعر و رسائل » ابن فندق (ابوالحسن علی بن زید بیهقی)، تاریخ بیهق، تصحیح احمد بهمنیل، تهران، ۱۳۶۱، ص ۷۰.
- ۸ - ابن اثیر ، کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۱۵، ترجمه عباس خلیلی، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۵۲، ص ۲۴۵؛ زرین کوب ، همان، صص ۲۳۲ و ۵۴۸.
- ۹ - فرخی ، همان ، صص ۷۴-۷۵.

- ۱۰ عتبی، تاریخ یمنی، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، تصحیح جعفر شعار، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۳۸۸.
- ۱۱ بیهقی، همان، ص ۵۷۳.
- ۱۲ ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۲، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، مهتاب، ۱۳۸۵، صص ۴۲۰-۴۲۱.
- ۱۳ بیهقی، ۱۳۷۰، ص ۲۷۱.
- ۱۴ فقیه مشهور ماوردی (۳۶۴-۴۵۰ ق) در مورد «مساجد سلطانی» چنین می گوید: «آن دسته از مسجدهای جامع (و) مسجدهای غیر جامع ... است که نسبتاً بزرگ هستند، کسان بسیاری به آن ها شد و آمد دارند و زیر نظر حکومت اداره می شوند. در این مساجد تنها کسی می تواند امامت جماعت را به عهده گیرد که حکومت او را به این کار فرا خوانده و به سمت امامت گمارده است، مباد(ا) رعیت در آنچه به حکومت مربوط می شود خود سری کنند...» (ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوردی، آیین حکمرانی (احکام السلطانیه)، ترجمه حسین صابری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، صص ۲۰۹-۲۱۰) شایان ذکر است که مترجم به جای عنوان مشهور «مساجد سلطانی» معادل «مساجد دولتی» را برگزیده است.
- ۱۵ منظور فتح مهره و قنوج در هند است
- ۱۶ عتبی، همان، ص ۳۸۶.
- ۱۷ شمش، شوشه طلا و نقره
- ۱۸ همان، ص ۳۸۷.
- ۱۹ همان، صص ۳۸۷-۳۸۸.
- ۲۰ همان، ص ۳۸۸.
- ۲۱ همانجا.
- ۲۲ بیهقی، ۱۳۷۰، ص ۲۹۰.
- ۲۳ مقصود از مقرر و بردابرد یعنی اینکه به نشانه احترام و نیز به علامت اعلام عبور سلطان، عمال حکومتی پیشاپیش در مسیر حرکتش به تازیانه زدن و نواختن طبل اقدام نمایند. (ر.ک بیهقی، ۱۳۷۰، ص ۲۹۰ پاورقی و ص ۶۹۸)

- ۲۴ - بیهقی، ۱۳۷۰، ص ۲۹۰.
- ۲۵ - همان، صص ۲۷۱، ۵۲۳.
- ۲۶ - عتبی، همان، ص ۱۸۲.
- ۲۷ - ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶، ص ۳۶۴، ابومنصور ثعالبی نیشابوری، ثمار القلوب، ترجمه رضا انزابی نژاد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶، ص ۳۷۷، همو، تاریخ ثعالبی، ترجمه محمد فضائلی، نقره، ۱۳۶۸، ص ۲۵۷.
- ۲۸ - عتبی، همان، صص ۱۸۲-۳۱۱.
- ۲۹ - بیهقی، ۱۳۷۰، ص ۲۸۲.
- ۳۰ - همان، صص ۵۳۲-۵۳۰.
- ۳۱ - همان، صص ۵۰۸-۵۰۷.
- ۳۲ - به خاک مالیدن
- ۳۳ - عتبی، همان، ص ۲۸۶.
- ۳۴ - بیهقی، ۱۳۷۰، ص ۶۴۱، همچنین ر.ک. ابوسعید عبدالحی گردیزی، تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۴، ص ۳۷۷، عتبی، همان، صص ۵-۱۷۴، ۷۰-۱۶۹.
- ۳۵ - بیهقی، همان، ۱۳۷۰، ص ۵۸۲.
- ۳۶ - همانجا.
- ۳۷ - عتبی، همان، ص ۱۳۳.
- ۳۸ - همان، صص ۳۳۲، ۳۷۸، ۲۷۹.
- ۳۹ - بیهقی، ۱۳۷۰، ص ۴۹۱ مقایسه شود با ابن اثیر، همان، ج ۱۶، ص ۱۱۴، ابن خلکان، منظر الانسان ترجمه وفیات الاعیان، مترجم احمد بن محمد السنجرى، تصحیح فاطمه مدرسی، دانشگاه ارومیه، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۲۴۳، باسورث، همان، ص ۱۲۹.
- ۴۰ - بیهقی، همان، ۱۳۷۰، ص ۱۹۸.
- ۴۱ - همان، صص ۱۱۱-۱۱۲.

- ۴۲ فرخی سیستانی، همان ، ص ۳۸۵ در اینکه فرخی در این بیت راه اغراق می پیماید و خود در واقع شریک بزم امیر محمد بوده است ، رجوع شود به: یوسفی، همان، صص ۸۷-۹۱
- ۴۳ در گزارش مشهور ابوریحان بیرونی به ناخشنودی سلطان محمود از زبان عربی یاد می شود ، نه از عدم آشنائی با آن. (ابوریحان بیرونی، الصیدنه فی الطب (داروشناسی در پزشکی)، ترجمه باقر مظفرزاده، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، ۱۳۸۳، ص ۱۶۹، در این مورد و همچنین انتساب تألیف کتاب فقهی به سلطان محمود رجوع شود به (یوسفی، همان، صص ۲۱۰-۲۱۲ و عبدالحسین زرین کوب، از گذشته ادبی ایران، تهران ، الهدی، ۱۳۷۵، ص ۲۳۲، همو ، سیری در شعر فارسی، تهران ، علمی ، ۱۳۷۱، صص ۵۳۲، ۱۲.
- ۴۴ یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۲ ، ترجمه عبدالمحمدآیتی، تهران، سروش، ۱۳۸۱، ص ۱۰۱۹ ؛ بیهقی، همان، ۱۳۷۰، ص ۱۷۰ ؛ عتبی، همان، ص ۱۶۰ ؛ ابن فندق، همان، ص ۱۱۴ ؛ ثعالبی، شمارالقلوب، صص مقدمه ۱۴، ۱۶.
- ۴۵ عبدالغافربن اسماعیل الفارسی ، تاریخ نیسابور- المنتخب من السياق، المنتخب الحافظ ابواسحق ابراهیم بن محمد الازهر الصریفنی، اعداد محمد کاظم المحمودی، قم، الناشر جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه، ۱۴۰۳ ق، صص ۶۸۱، ۷۰۷.
- ۴۶ -اینکه قبر سلطان محمود قرن ها بعد از وی محل نذر و نیاز بوده است ، مبتنی بر چنین سوابق و پیشینه ای در اذهان عمومی است. (عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین و مجمع البحرين، ج ۱ ، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۹۶ ؛ میر خواند، روضه الصفا، ج ۲ ، تهذیب و تلخیص عباس زریاب خوئی، تهران، علمی، ۱۳۷۵، ص ۹۶۷ مقایسه شود با جدیدترین گزارش ها در این مورد، کارل بروکلمان، تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه هادی جزایری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۲۳۲، باسورث، همان، ص ۱۳۹)
- ۴۷ -گردیزی، همان، ص ۴۰۰.
- ۴۸ -محمد بن علی شبانکاره ای ، مجمع الانساب، ج ۲ ، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۶۸.

منابع و مأخذ:

- ۱ - ابن اثیر، عز الدین علی، **کامل** (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، ج ۱۵ و ۱۶، ترجمه عباس خلیلی، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۵۲
- ۲ - ابن خلکان، **منظر الانسان**، ترجمه و فیات الاعیان، ج ۳، مترجم احمد بن محمد السنجرى، تصحیح فاطمه مدرسی، دانشگاه ارومیه، ۱۳۸۱
- ۳ - ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی، **تاریخ بیهقی**، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۶۱.
- ۴ - بارتولد، واسیلیو لادیمیریچ، **ترکستان نامه**، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگاه، ۱۳۶۶
- ۵ - الفارسی، عبدالغافرین اسماعیل، **تاریخ نيسابور - المنتخب من السياق**، المنتخب الحافظ ابو اسحق ابراهیم بن محمد الازهر الصریفی، اعداد محمد کاظم المحمودی، قم، الناشر جماعه المدرسين فی الحوزه العلمیه، ۱۴۰۳ ق.
- ۶ - کلیفورد، ادموند، **تاریخ غزنویان**، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۷ - بروکلیمان، کارل، **تاریخ ملل و دول اسلامی**، ترجمه هادی جزایری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
- ۸ - بیرونی، ابوریحان، **الصیدنه فی الطب** (داروشناسی در پزشکی)، ترجمه باقر مظفرزاده، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.
- ۹ - بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، **تاریخ بیهقی**، تصحیح علی اکبر فیاض، غنی، تهران، خواجه، ۱۳۷۰.
- ۱۰ - بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، **تاریخ بیهقی**، ج ۲، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، مهتاب، ۱۳۸۵.
- ۱۱ - ثعالبی نیشابوری، ابو منصور، **تاریخ ثعالبی**، ترجمه محمد فضائلی، نقره، ۱۳۶۸.
- ۱۲ - ثعالبی نیشابوری، ابومنصور، **ثمارالقلوب**، ترجمه رضا انزابی نژاد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶.
- ۱۳ - جوزجانی، **منهاج سراج، طبقات ناصری**، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب،

- ۱۴ - خواجه نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی، **سیاست نامه**، تصحیح محمد قزوینی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴.
- ۱۵ - زینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶.
- ۱۶ - زرین کوب، عبدالحسین، **تاریخ مردم ایران** (از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- ۱۷ - زرین کوب، عبدالحسین، **سیری در شعر فارسی**، تهران، علمی، ۱۳۷۱.
- ۱۸ - زرین کوب، عبدالحسین، **از گذشته ادبی ایران**، تهران، الهدی، ۱۳۷۵.
- ۱۹ - شبانکاره ای، محمد بن علی، **مجمع الانساب**، ج ۲، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۲۰ - عبدالرزاق سمرقندی، کمال الدین، **مطلع السعیدین و مجمع البحرين**، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
- ۲۱ - عتبی، **تاریخ یمینی**، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، تصحیح جعفر شعرل، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۲۲ - فرخی سیستانی، ابوالحسنعلی بن جولوغ، **دیوان**، به کوشش دبیرسیاقی، تهران، زوار، ۱۳۷۸.
- ۲۳ - گردیزی، ابوسعید عبدالحی، **تاریخ گردیزی (زین الاخبار)**، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۴.
- ۲۴ - ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب، **آیین حکمرانی (احکام السلطانیه)**، ترجمه حسین صابری، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۲۵ - میرخواند، **روضه الصفا**، ج ۲، تهذیب و تلخیص عباس زریاب خوئی، تهران، علمی، ۱۳۷۵.
- ۲۶ - یاقوت حموی، **معجم الادباء**، ج ۲، ترجمه عبدالمحمدآیتی، تهران، سروش، ۱۳۸۱.
- ۲۷ - یوسفی، غلامحسین، **فرخی سیستانی، بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او**، تهران، علمی، ۱۳۷۰.